

پالیسی امریکا برای متمرکز سازی قدرت در افغانستان



امریکا در یک‌ونیم دهه حضورش در افغانستان بیشترین تلاش نموده تا برای ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی با محوریت دموکراسی و گوش بفرمان خارجی‌ها؛ رهبران قومی، سران جهادی و چهره‌های سیاسی را که دارای پایگاه مردمی هستند، منزوی، خلع، ترور، تبعید و از اریکه‌ی قدرت به زیر بکشد و به شکلی آن‌ها را بی‌پایگاه سازد. چون برای این ساختار، منحصی در دسر و مانع شمرده می‌شوند. این پالیسی حذف محدود به یک قوم، قشر خاص و گروه خاص نیست، بلکه هر آن‌کسی که مانع این پروژه امریکا قلمداد می‌گردد، مورد هدف قرار دارد.

با این طرز دید، امریکایی‌ها در سال‌های نخست از جنوب و شرق افغانستان شروع کردند و رهبران قومی و قبیلوی را تحت نام‌ها و آجنداهای مختلف به شکل آرام و بی سروصدا ترور نمودند. چون در یک جامعه‌ی قومی، حذف فزیکایی یا سیاسی رهبر یک قوم به معنی متلاشی کردن و از هم پاشیدن شیرازه وحدت همان قوم و کنار زدن آن قوم از قدرت است. گفته می‌شود تنها در جنوب افغانستان صدها رهبر قومی و محلی و هزاران چهره‌ی بارسوخ و مردمی کشته شده‌اند که چهره‌های برجسته‌ی چون حاجی عبدالحق، حاجی قدیر، حاجی صبور فرید، جان مجد خان و صدها رهبری محلی و قومی کشته و پاچاخان خُدران، احمدشاه احمدزی، عارف نورزی و دیگران منزوی شده‌اند.

در کنار این، امریکایی‌ها بعد از 2004 میلادی سیاست حذف سران اسبق جهادی را نیز روی دست گرفتند و چهره‌های درشت این قشر را یکی پس از دیگری ترور و یا خلع قدرت کردند. اشتباه بزرگ قشر مجاهدین اسبق این بود که طی یک معامله در کنفرانس بُن به کرسی‌های بلند دولتی تکیه زدند و در اوایل حکومت با ثروت‌های باد آورده، قراردادهای عظیم و پُست‌های موقتی دولتی مصروف و ساکت شده بودند. مست شدن در ثروت عظیم آن‌ها را از سیاست غافل و شجاعت را از ایشان ربود. اشتباهی که تا امروز نیز به آن ادامه می‌دهند.

این غفلت باعث شده، تا دولت به دستور امریکا رهبران مردمی و قشر مجاهدین اسبق و افراد دارای احساسات اسلامی را تحت نام اصلاحات اداری، مبارزه با فساد، شایسته‌سالاری و ترورهای هدفمند به تدریج خانه‌نشین نموده و یا از صحنه محو کرده است و بالمقابل، آن‌عه از نسلی را که زیر نام تکنوکرات ذوب ارزش‌های غربی شده‌اند، در پُست‌های دولتی بکار می‌گمارد. جزئیات این پروسه را زلمی خلیل‌زاد در کتاب «فرستاده» بیشتر شرح داده.

البته این مسایل، حرف‌های محض نیست، بلکه مجله‌ی اشپیگل آلمان چندی قبل لیست ترور چند هزار نفری نیروهای امریکا و ناتو را در افغانستان فاش کرد که اکثریت آنان را سران اقوام و رهبران اسبق جهادی تشکیل می‌دادند.

فراموش نباید کرد، پروسه متمرکز سازی قدرت در افغانستان یک پروسه طولانی مدت است که امریکا با زیرکی این پروسه را به پیش می‌برد و برای عدم خیزش مردمی و جلوگیری از گسترش بی‌اعتمادی آن را بصورت یکبارگی تطبیق

نمی‌کند. بلکه آن را طی یک پروسه که سال‌ها را دربر می‌گیرد به کرسی تطبیق می‌نشانند. اما تلاش امریکایی‌ها این بوده و هست تا چهره‌های را که مردم به گرد شان جمع می‌شوند و منحصیث جزیره‌گ‌های قدرت هستند، از بین برود. برای درک آن کافیست یکبار به چهره‌های برجسته و درشتی که طول 16 سال کشته یا منزوی شده‌اند نگاهی بیاندازید.

با در نظر داشت این مسأله، گاهی تعدادی از سران اقوام و رهبران اسبق جهادی را وارد ساختار قدرت می‌سازد و سپس به شکلی از اشکال دو باره از قدرت دور می‌کند. چون امریکا نیاز دارد تا برای نگهداری و ایجاد حداقل ثبات سیاسی و پیشبرد امور تعدادی از این چهره‌ها در بدنه نظام حضور داشته باشند. چون در یک ساختار قومی، گزینه‌ی موجود همین است که امریکایی‌ها با دقت از آن‌ها بهره برداری می‌کنند.

البته، این پالیسی در خصوص افرادی که دارای پیشینه‌ی اسلام‌گرایی هستند و از دماغ شان بوی اسلام به‌مشام می‌رسد، شدت بیشتری می‌یابد. هرچند، تعدادی از این مردم امروز با غرب دست دوستی داده‌اند و از آجدای حقوق بشر و دموکراسی پیشیتبانی می‌کنند، یا غرب آنها را ظاهراً دوست و متحد جلوه می‌دهد؛ اما با آن هم این‌ها از دید غرب تروریست اند و بایبست حذف شوند.

امریکایی‌ها با این کار شان دو هدف را با یک تیر نشانه می‌گیرند: از یکسو، بافت قومی و قبیلوی را برای ایجاد یک دولت مرکزی در افغانستان می‌شکنند تا یک دولت مقتدر مرکزی ولی کاملاً تابع و مطیع را روی‌کار آورند تا به دهل امریکایی‌ها برقصند.

چون در طول تاریخ، بافت قومی و عدم متمرکز بودن قدرت در افغانستان همواره مایه دردرس برای اشغال‌گران گردیده است. اداره و کنترول افغانستان با این بافت قومی و پراگندگی قدرت هم از لحاظ نظامی و سیاسی مشکل است و از هم ایجاد یک دولت با ثبات سیاسی. یکی از دلایل شکست روس و انگلیس همین قدرت‌های پراگنده محلی در سراسر افغانستان بود که مردم را بر علیه آنان بسیج می‌نمود. ازین‌رو، امریکا بخوبی می‌داند که یک نظام متمرکز و از بین رفتن قدرت‌های محلی باعث می‌شود تا افغانستان آسان‌تر و بدون دردرس اداره گردد.

از سوی دیگر، تلاش‌های صورت گرفته که بجای رهبران مردمی، آدم‌های بی‌ریشه را در قدرت بیاورند تا در تطبیق پلان‌های امریکایی، مهره‌های گوش فرمان باشند. به همین لحاظ، تحت نام جوان سازی و متخصص سازی ادارات چهره‌های دموکرات و تکنوکرات را که قبله فکری و سیاسی شان غرب است، وارد بدنه دولت کرده‌اند.

رسیدن به این دو هدف در حکومت "وحدت ملی"، شدت بیشتری پیدا کرده. امریکا توسط حکومت از یکسو رهبران قومی و مردمی را از قدرت دور کرد و از سوی دیگر، توسط شورای امنیت ملی، اداره امور، کمیسیون تدارکات ملی و کمیسیون اصلاحات اداری قدرت را انحصار و در رأس وزارت‌خانه‌ها و پُست‌های مهم دولتی انسان‌های فاقد پایگاه مردمی را برگزید، و یگان پُست‌های تشریفاتی را برای فریب مردم به سران قومی توزیع کرد.

در ضمن، اصلاحات در سکتور امنیتی که در این اواخر به شدت به پیش می‌رود، هدف آن انتقال قدرت از قوماندانان محلی و رهبران قومی به چوکات نیروهای امنیتی می‌باشد تا قدرت در چوکات این نهاد متمرکز گردد و قدرت‌های محلی از بین برود.

خلع قدرت تعدادی از رهبران قومی و سیاسی جنوب و مشرقی و به ادامه‌ی آن رهبران شمال و غرب به شمول اسماعیل خان، بسم‌الله خان، یونس قانونی، دوستم، ضیاءمسعود و حالا عطاءنور در همین دیدگاه کلان امریکایی‌ها معنای بیشتری پیدا می‌کند و حتی گسترش نامنی‌ها در مناطق مختلف و در زمان‌های متفاوت برای حذف چهره‌های مردمی در چوکات همین آجدای می‌تواند حساب شده باشد. جنوب افغانستان زمانی بزرگان قومی و سران قبیلوی اش را از دست داد که شعله‌های آتش جنگ جنوب را به ماتمکده مبدل ساخت و حالا این شعله‌ها بسوی شمال در حرکت است.

هرچند، تعدادی از رهبران قومی و سران اسبق جهادی در طول شانزده سال گذشته در نظم امریکایی نوب شده و به انبوهی از سرمایه و ثروت دست یافته‌اند. ترس از دست دادن این ثروت عظیم آنان را چنان مشوش و مطیع خارجی‌ها ساخته که تاریخ گذشته‌ای شان را از یاد برده‌اند که چه کسانی بودند و چه اهدافی در سر داشتند؟ برای این گروه، سرنوشت حسنی مبارک، معمر قذافی و علی عبدالله صالح در دنیای عرب می‌تواند درس و عبرت خوبی باشد که در اوایل

با امریکایی‌ها در قتل مردم سرزمین شان همکاری کردند ولی وقتی تاریخ مصرف شان گذشت، جای شان زباله‌دان کثیف تاریخ و قبر تنگ و تاریک گردید.

اما در عین زمان تعدادی کافی از مخلصین در میان رهبران قومی، بزرگان سیاسی و قشر مجاهدین اسبق هنوز وجود دارند که در این نظم امریکایی ذوب نشده و پایبند به ارزش‌های دوران جهاد هستند و سر خویش را برای معامله به در این و آن درگه خم نکرده‌اند و اسلام برای شان عزیز و آخرت مهمتر از متاع فریبنده دنیا است. این گروه می‌تواند نقش بزرگی در مقطع فعلی ایفاء کند و دسیسه‌های امریکا را از بین ببرند.

این گروه مخلص می‌تواند در این مقطع حساس برای حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه؛ سران قومی، رهبران مردمی و بزرگان افغانستان را به یک محور جمع نمایند و پالیسی شوم امریکا را که هدف آن حذف چهره‌های مردمی و متمرکزسازی قدرت در یک دولت سیکولر می‌باشد، خنثی نمایند. در غیر این صورت، امریکا از پراگندگی و عدم وحدت رهبران بهره‌برداری نموده و همچو گرگ وحشی، این‌ها را نیز دانه دانه به قربانگاه برده یا منزوی ساخته و یک مشت انسان‌های مزدور و تکنوکرات را با ارزش‌های کثیف غربی بر سرنوشت سیاسی افغانستان حاکم می‌سازد. آن‌گاه با چشمان از حدقه برآمده شاهد گمراهی نسل بعدی و از دست رفتن زمام امور خواهید بود و این اشتباه سیاسی هرگز قابل جبران نیست.

چه خوب است این فرصت طلایی را غنیمت شمرده و با مبارزه فکری و سیاسی بر علیه غربی‌ها هم در تاریخ نام نیک از خود به یادگار بگذارید و هم در آخرت شامل رحمت الله سبحانه‌وتعالی شده و در آخرت سرخرو و سربلند حشر گردید. فراموش نکنیم الله سبحانه‌وتعالی از نعمت‌هایش می‌پرسد؛ اما چه نعمتی بزرگتر از مقام رهبری و فرصتی برای جهت دادن مردم برای مبارزه علیه دشمن الله و رسولش است؟!!

مصدق سهاک

عضو دفتر مطبوعاتی حزب التحریر - ولایه افغانستان